

امنیتی کردن دموکراسی و امنیت دموکراتیک: تاملی بر مطالعات دموکراتیزاسیون با توجه به عملکرد آمریکا در عراق

نویسنده: دیوید جی. گالبریت*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۱/۱۷

ترجمه: الهام رضائزاد**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۳/۱۹

چکیده

حمله ایالات متحده به عراق و تلاش آمریکا و عراق جدید برای مهندسی یک دولت دموکراتیک، ضعفها و قوت‌های مطالعات دموکراسی‌سازی را نشان داد. مطالعات دموکراسی‌سازی این موضوع که چرا، کجا و چگونه دموکراسی اتفاق می‌افتد را شرح می‌دهد. این مقاله استدلال می‌کند که رفتار قدرت هژمون در سطح جهانی و نیز قدرت محلی تعیین‌کننده موفقیت یا شکست دموکراسی است. به طور سنتی، مطالعات دموکراسی‌سازی روی ساختارهای داخلی و عوامل تغییر تمرکز می‌کند. با وجود این، نمونه عراق نشان داد که دموکراسی‌سازی از آنچه رهیافت‌های سنتی مقایسه‌ای در این زمینه گفته‌اند، بسیار پیچیده‌تر است. در این مقاله دو موضوع کلیدی وجود دارد: نخست اینکه نگاه‌دارندگان قدرت جهانی، توانایی انحصاری دموکراسی‌سازی را احراز نکرده‌اند، اما با نمایش قدرت دموکراسی‌سازی را پیش برده‌اند. دوم اینکه، نمایش قدرت در داخل دو بعد کلیدی دموکراسی‌سازی را تعیین می‌کند: توانمندی دولت و امنیت جامعه‌ای یا اجتماعی. این مقاله برای توضیح کمبودهای رهیافت سنتی دموکراسی‌سازی بر مثال عراق تکیه می‌کند و برای چرایی موفقیت یا شکست دموکراسی‌سازی به سراغ یک رهیافت قوی میان رشته‌ای می‌رود.

واژگان کلیدی: مطالعات دموکراسی‌سازی، روابط بین‌الملل، امنیت اجتماعی

Source: D. G. Galbreath, *Securitizing Democracy and Democratic Security*, *Political Theory Journal*, Vol. 0, No. 2, 2012, pp. 28-42.

* استاد گروه سیاست و روابط بین‌الملل در دانشگاه باث انگلستان

** فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال چهاردهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۷۴-۱۵۷

حادثه ۱۱ سپتامبر دنیایی را که در آن زندگی می‌کنیم چنان آشکارا تغییر داد که نیازی به توضیح ندارد، اما سیاست‌های دنیا پس از ۱۱ سپتامبر مملو از تناقض است. اکنون در دنیایی زندگی می‌کنیم که دولت‌های غربی می‌توانند آشکارا مدافع استفاده از شکنجه باشند و از روی عادت، بدون هیچ مدرکی کسانی را دستگیر و در همان زمان نیز ادعا کنند که حامی لیبرالیسم و پیش‌برنده برنامه دموکراسی و حقوق بشر هستند. امنیتی کردن سیاست‌های جهانی پس از ۱۱ سپتامبر و بحث‌های پس از آن درباره اینکه ما در دنیایی کمتر یا بیشتر لیبرال زندگی می‌کنیم، از لایه‌های جدید پیچیدگی «جهانی شدن دموکراسی» خبر می‌دهند و دشواری‌های واقعی قدرت‌های آتلانتیک در استیلا بر نظام جهانی را نشان می‌دهند. این مقاله استدلال می‌کند که مطالعات دموکراسی‌سازی هنوز آن اندازه موفق نشده است ابعاد مهم دموکراسی‌سازی را نشان دهد، با اینکه این نوع از مطالعات، در گذشته وعده‌هایی داده بود.

معضلات کنونی دموکراسی‌سازی دیگر به سطوحی از توسعه یا عوامل و رهبران نخبه بر نمی‌گردد، بلکه به رفتار قدرت‌ه‌زمن در داخل و در سطح جهانی بر می‌گردد. در این باره مقاله حاضر دو موضوع را مطرح کرده است: اینکه حاملان جهانی قدرت، توانایی آن را ندارند که دموکراسی‌سازی را به انحصار خود درآورند، همان‌طور که احتمالاً در تانزانیا، مصر و لیبی شاهد هستیم، اما نمایش قدرت و اختلاف بر سر اقتدار جهانی اگر نه بیشتر از سیاست‌های داخلی اما به همان اندازه دموکراسی‌سازی را پیش برده‌اند؛ این هدایت دموکراسی‌سازی در شرایط امنیتی شکل گرفته است؛ و دوم اینکه، نمایش قدرت در داخل تعیین‌کننده دو وجه مهم از دموکراسی‌سازی است؛ توانمندی دولت و امنیت انسانی. بدون امنیت دموکراتیک در سطح فردی و دولتی، گذر به دموکراسی با شکست روبه‌رو خواهد شد.

حمله به عراق و جنگ پس از آن به ما نشان داد که منطقه دموکراسی‌سازی از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰؛ یعنی زمانی که مطالعات دموکراسی‌سازی به عنوان یک رشته مهم در سیاست و روابط بین‌الملل ثبت شد، تغییر شگفت‌انگیزی کرده است. با وجود این، روند فکری رسیدن به آن تغییر، آهنگ بسیار کندی داشته است. بسیاری از محققانی که از طریق سیاست‌های مقایسه‌ای به

تجزیه و تحلیل دموکراسی‌سازی می‌پردازند، با بن‌بست روبه‌رو هستند و در بهترین حالت اهمیت ابعاد بین‌المللی آن را در حد یک زیرنویس پایین آورده‌اند. ارزیابی مجدد مطالعات دموکراسی‌سازی با مثال عراق عوامل تبیین‌کننده بیشتری را پیش می‌کشد که عبارتند از: امنیتی کردن دموکراسی و تشدید یک جریان هویت‌خواه و دولتی بودن که همگی به‌دور از برخی پیش‌نیازهای بسیار مهم برای توسعه دموکراتیک، در بلندمدت باعث افزایش علاقه می‌شود. این مقاله تلاش می‌کند راه بحث را برای آینده باز کند. استدلال به یک معنا ساده و روشن است: آنچه نیاز هست یک تعامل خلاق و سازنده است بین سیاست‌های تطبیقی، از جایی که بحث اخیر شکل گرفته است و مطالعات بین‌الملل. گفت‌وگو بین این حوزه‌ها می‌تواند به ارایه یک رهیافت انتقادی کمک کند؛ رهیافتی که قادر باشد راهبران دموکراسی‌سازی معاصر را معرفی و معنی آن را کشف کند، و در همان زمان، راه تحقیق درباره برخی از مسائل اساسی را که مدت‌هاست به عنوان موانع ایجاد دموکراسی در مطالعات دموکراسی‌سازی شناخته شده‌اند، بیابند. این مسائل عبارتند از: وجود دولت، توانمندی دولت و حکمرانی. این سه عنصر در ارتباط با امور بین‌المللی هستند، به همین خاطر مقاله حاضر موارد مزبور را نه در سطح انتزاع، بلکه در سطح بین‌المللی مورد بحث قرار می‌دهد. در همین حال، شیوه‌هایی که دغدغه‌های بین‌المللی را به دستور کار سیاست داخلی تبدیل می‌کنند، مورد بحث قرار می‌دهیم.

کاستی‌های مطالعات دموکراسی‌سازی

مطالعه دموکراسی و دموکراسی‌سازی، از زمان سیمور مارتین لیپست که پیش‌شرط‌های اقتصادی و سیاسی برای دموکراسی ارایه کرده بود، دستخوش تغییر بسیاری شده است. اکنون جنگ در عراق و شکست دموکراسی‌سازی در بسیاری از ایالات اتحاد جماهیر شوروی سابق به ما نشان داده که دموکراسی‌سازی یک مرحله پیچیده است و همان‌گونه که گیلرمو اودانل^(۱) و توماس کاروتزر^(۲) خاطر نشان کرده‌اند، هیچ نقطه پایانی ندارد. دولت‌ها کمابیش دموکراتیک

1. Guillermo O'donnell
2. Thomas Carothers

هستند. مطالعه سنتی دموکراسی‌سازی از یک فرایند یک‌طرفه تغییر رژیم استبدادی به رژیم دموکراتیک، تا اندازه زیادی به مطالعه سیاست‌های تطبیقی تبدیل شد.

رهیافت سیاست‌های مقایسه‌ای به دلیل توجه بسیارش روی اداره و عوامل سیاست داخلی مساله‌ساز شده است. همان‌طور که جان لینز و آلفرد استپان شرح می‌دهند، ساختار یک پیش‌برنده مهم در برقراری دموکراسی است؛ برای مثال، لینز و استپان می‌گویند که عناصر ساختاری رژیم قبلی یک تأثیر بسیار مهم بر مسیر رژیم و تثبیت «وظایف» آن دارد. این عناصر ساختاری بر نحوه اداره تا اندازه زیادی تأثیر می‌گذارند. دیگران همچون استفان هاگارد و روبرت. ر. کافمن نیز بیان می‌کنند که ساختارهای اقتصادی چگونه فرصت‌ها و بسترهای مناسب را برای برقراری دموکراسی تعیین می‌کنند، و بالاخره آنکه بسیاری از محققان از تأثیر ساختارهای قومی روی گذار دموکراسی می‌گویند. اقتصاد، سیاست و فرهنگ از عوامل مهم ساختاری تلقی می‌شوند که تأثیر بسیار مهمی روی انتقال دموکراسی دارند، با وجود این از تأثیر متقابلی که ساختار و عمل نیز به طور مساوی در تشکیل آن دارند، نباید غفلت ورزید.

بسیاری از مواقع شاید از موقعیت جغرافیایی به عنوان یک عامل ساختاری یاد شده باشد، چنان‌که دنیا شاهد گسترش دموکراسی از اروپای جنوبی به آمریکای لاتین، آمریکای مرکزی و اروپای شرقی بود. در ابتدا بحث این بود که آیا ما می‌توانیم از الگوهای تبیینی برای آمریکای لاتین و دولت‌های پساکمونیست استفاده کنیم یا نه؟ شاید موقعیت جغرافیایی سبب شده است دولت‌های متفاوت در مناطق مختلف نوع متفاوتی از دموکراسی و مسیر متفاوتی برای رسیدن به آن را طی کنند.

کارستن. کیو اشنايدر^(۱) و فیلیپ اشمیتز^(۲) ادعا می‌کنند که بسیاری از دولت‌های اروپای شرقی و مرکزی به مراتب بهتر از هم‌تایانشان در اروپای جنوبی و آمریکای لاتین عمل کرده‌اند. با این وصف، مطالعات دموکراسی‌سازی نهایتاً به توضیح تغییر در انواع رژیم‌هایی می‌پردازد که درجه‌های متفاوتی از آزادی را نشان می‌دادند. مطالعات دموکراسی‌سازی سرانجام فراتر از «موج سوم» حرکت

1. Carsten Q. Schneider

2. Phillip C. Schmitter

و تحقیق درباره آسیای جنوب شرقی، آفریقای زیرصحرای، مغرب و خاورمیانه را آغاز کرد. این برنامه‌های کاربردی ثابت کردند که به سه دلیل آزمون سخت‌تری برای مطالعات دموکراسی‌سازی هستند. نخست اینکه دموکراسی‌های موجود یا موفق در این مناطق هستند که سبب شده‌اند این تصور شکل بگیرد که مرحله «گذار» در مقایسه با مرحله «تحکیم» در عمل مشکل‌تر است؛ دوم اینکه، قصه‌پردازی‌های ساختگی دوره‌ای که عدالت و استقلال دولت را زیر سؤال می‌برند، به چالش کشیده می‌شوند؛ و سوم اینکه، ما نمی‌توانیم درباره تلاش‌هایی که برای برقراری دموکراسی انجام می‌شود سخن بگوییم، بدون آنکه عوامل بیرونی قدرت و هنجارهای موجود در سیاست‌های بین‌الملل را به‌شمار نیاوریم.

واژه «گذار» در مطالعات دموکراسی‌سازی پیچیده و مساله‌دار است. به عبارت دیگر، واژه گذار به یک نقطه شروع مشترک و یک نقطه پایان مشترک اشاره می‌کند که به همان ثبات یا تحکیم برمی‌گردد. از طرف دیگر، مناطق متفاوتی که «موج سوم» را تجربه کردند، نقطه شروع مشترکی نداشته‌اند. حتی مناطقی همچون اروپای شرقی و مرکزی، نقطه شروع‌شان مشترک نبوده است. علاوه بر این، بسیاری از این گذارها یک پایان مشترک هم نداشته‌اند، همان‌گونه که در مناطق [جدا شده] از اتحاد جماهیر شوروی دیدیم. برای مثال، در ایالت‌های روسیه شاهد بودیم که تسویه با دموکراسی فقط به برگشت نوع جدیدی از اقتدارگرایی پوپولیستی منجر شد. بنابراین «گذار» ضرورتاً به انتقال دموکراسی نمی‌انجامد، اما ممکن است یک شکل جایگزین از اقتدارگرایی باشد که ممکن است «کمتر بد» باشد یا ممکن هم هست نباشد. به عبارت دیگر، واژه «گذار» اغلب اهداف تجویزی سیاست و عناصر جغرافیایی دموکراسی‌سازی را مبهم می‌کند. برای مثال، میلادا آنا وچوداوا^(۱) و تیم اسنایدر^(۲) ادعا می‌کنند که «گذار» «قاچاق شده»^(۳) به اروپای مرکزی و شرقی سبب بازگشت مجدد جنبش در ادبیات دانشگاهی اروپا شد و تفاوت بین این دولت‌ها را بیشتر کرد، همچنین به عدم تجانس قومی و در نتیجه ملی‌گرایی قومی منجر شد.

1. Milada Anna Vachudova
2. Tim Snyder
3. Smuggled

نهایت آنکه، برخی از دولت‌ها هنگام ورود به اتحادیه اروپا در مقایسه با برخی دیگر دموکرات‌تر بودند.

در حالی که رهیافت سنتی مقایسه‌ای یک تاکید شدید بر دولت می‌گذارد، ادبیات دموکراسی‌سازی برای ظرفیت دولت در اصطلاحات حکومت دموکراتیک ارزشی کمی قائل شده است. برخی از نویسندگان ظرفیت دولت را به عنوان یک ویژگی بارز دموکراسی‌سازی انکار می‌کنند. قاعدتاً انتظار می‌رود یک گذار دموکراتیک از اقتدارگرایی بوروکراتیک به یک دولت قوی مدرن منجر شود که قادر خواهد بود مسئولیت‌های یک دولت لیبرال دموکرات را بپذیرد. برای مثال، در همان حال که گیلرمو اودانل و تری لین کارل به نقش دولت در سیاست‌های دموکراتیک آمریکای لاتین توجه کردند، هیچ کدام به تنش‌های عمیق بین زیربنای امنیتی و جوامع تازه دموکرات شده که ظرفیت بسیار کمی داشتند، به اینک برای یک حکومت دموکراتیک آماده شوند، توجه نکردند. لینز و استپان تلاش‌های بسیاری کردند تا با مساله‌ساز کردن مفهوم «دولتمندی» در حکومت به ادبیات دموکراسی‌سازی جهت دهند؛ همانند فهم روستو از ائتلاف ملی نسبت به ظرفیت دولت، دولتمندی با تمامیت ارضی و حاکمیت بیشتر ارتباط دارد. البته ظرفیت دولت یک توانایی برای دولت به شمار می‌رود به منظور آماده شدن وی برای تبدیل به یک حکومت دموکراتیک، با این فرض ثابت که ظرفیت دولت با مسیر دموکراسی ارتباط مستقیم دارد. در طی این مقاله ارتباط بین ظرفیت دولت و برقراری دموکراسی بیشتر بحث خواهد شد.

همان‌طور که دیگران نیز پیش از ما گفته‌اند، رهیافت سنتی سیاست‌های مقایسه‌ای به‌راحتی و به اندازه کافی نمی‌تواند درباره دموکراسی‌سازی توضیحی بدهد. پیتروکوپکی^(۱) و کاس مود^(۲) نیز ادعا کرده‌اند که ادبیات دموکراسی‌سازی از دو بعد اساسی درباره دموکراسی‌سازی غفلت کرده است: ارتباط بین ملت و دولت‌سازی و بعد بین‌المللی آن. اخیراً برای برطرف کردن این نقص‌ها از منظر مطالعات شهروندی و جهانی شدن تلاش‌هایی انجام

1. Petr Kopecky
2. Cas Mudde

شده است. از نظر دموکراسی‌سازی، دو رشته مطالعاتی هم‌زمان بر نقش جامعه مدنی به‌عنوان یک فرصت ساختاری تاکید کرده‌اند، [فرصتی] که از طریق آن می‌توان با وارد شدن در یک تعامل اجتماعی، شهروندی را انتقال و گسترش داد. سیاست‌های بین‌المللی همچنان نشان می‌دهند که نیروهای بین‌المللی دیگری در دموکراسی‌سازی نقش دارند. این مقاله ادعا می‌کند به همان اندازه که ساختار و عوامل داخلی در برقراری دموکراسی نقش دارند، سیاست‌های بین‌المللی نیز در شکل دادن به آن مؤثر هستند. در ادامه، مقاله حاضر بر ادغام بعد بین‌المللی در مطالعات دموکراسی‌سازی تاکید می‌کند.

نقش عنصر «جهانی»

بسیاری از گذرشناسان^(۱) معتقدند عامل اساسی خارجی در برقراری دموکراسی، روح آزادی‌خواهی زمانه بود. همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، مطالعات دموکراسی‌سازی اغلب روی عامل داخلی به عنوان پیش‌برنده دموکراسی تمرکز می‌کرد، به‌رغم این واقعیت که عوامل خارجی «تثبیت‌کننده‌های»^(۲) مهمی در اروپای مرکزی و شرقی و آمریکای لاتین بوده‌اند. با وجود این، بحث از عوامل خارجی و دموکراسی‌سازی در ادبیات مطالعات منطقه‌ای و نیز روابط بین‌الملل وجود داشت. در مطالعات منطقه‌ای تمرکز روی عوامل خارجی و اهمیت‌شان در فرایند دموکراسی‌سازی به بزرگ‌تر شدن اتحادیه اروپا منجر شد. اتحادیه اروپا بعد از بزرگ‌تر شدن، تمرکزش را روی این موضوع قرار داد که فراتر از یک اتحادیه منطقه‌ای رود و به یک اتحادیه جهانی و حامی دموکراسی تبدیل شود. روابط بین‌الملل مدت‌ها علاقه‌مند بوده است بین دموکراسی و سیاست‌های بین‌الملل ارتباط برقرار کند، همان‌طور که در بحث بر سر نظریه صلح دموکراتیک دیده شد. به هر حال این ادبیات بیشتر درباره چگونگی تأثیرات دموکراسی‌سازی روی روابط بین‌الملل بوده است تا عکس آن. با وجود این، این بحث روی تصمیم‌گیرندگان تأثیر گذاشته است، تا جایی که نظریه صلح دموکراتیک به یک پشتیبان دوم در سیاست خارجی غرب

1. Transitologists

2. Consolidators

(به ویژه آمریکا) تبدیل شد. در اصل نظریه صلح دموکراتیک به امنیتی کردن دموکراسی‌سازی منجر شده است. اخیراً نیز توجه به تاثیر عوامل خاصی چون ایالات متحده یا اتحادیه اروپا، همچنین فرایندهای بزرگ‌تری مانند جهانی شدن، روی دموکراسی‌سازی افزایش یافته است. جنگ در عراق اهمیت عوامل خارجی و تأثیرشان را روی فرایند دموکراسی‌سازی نشان داد.

رهیافت سنتی دموکراسی‌سازی بر اتفاقاتی جاری در دنیا تأملی نمی‌کند. بحثی که در اینجا مطرح شده است، بیان می‌کند که مطالعات دموکراسی‌سازی به یک تحول بین‌رشته‌ای نیاز دارد که فهم ما را از دموکراسی‌سازی اصلاح کند. برخی از توضیحات درباره گذار، حاکمیت مستقل، ظرفیت و تأثیر عوامل بین‌المللی در حوزه‌هایی مانند نظریه سیاسی، روابط بین‌الملل، توسعه، جهانی شدن و مطالعه منطقه‌ای می‌تواند یافت شود. موضوع عراق نوعی تلاش برای برقراری اجباری دموکراسی از خارج است و کمبودهای مطالعات دموکراسی‌سازی را نشان می‌دهد. گذار دموکراتیک در «موج سوم» علل خارجی و تأثیرات خودش را داشته است. این علل عبارتند از: تغییر و پایان ناگهانی جنگ سرد، تغییر در سیاست خارجی ایالات متحده، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، گسترش دموکراسی و روح زمانه دموکراسی‌سازی. این امر نه تنها برای بلوک غرب که برای اروپای جنوبی و آمریکای لاتین نیز اتفاق افتاد. نفوذ در گذار دموکراتیک یک کیفیت بین‌الملل نیز داشته است که شامل مهندسی دموکراتیک غربی، ائتلاف منطقه‌ای و جامعه مدنی جهانی می‌شود. به هر حال هیچ کدام از این کشورها از طریق حمله، اشغال یا خشونت وسیع به دموکراسی و آزادی دست نیافتند (حتی آنهایی که شکست خوردند یا آنهایی که هرگز روی زمین پذیرفته نشدند).

با وجود این، ادبیات دموکراسی‌سازی، عراق را همچنان به عنوان یک الگو مو به مو تجزیه و تحلیل می‌کند. برخلاف «موج سوم» گذارهای دموکراتیک، تغییر رژیم در عراق نتیجه امنیتی کردن دموکراسی‌سازی بود. بنابراین، امروز شاهد نگرانی‌های والری بانک هستیم که یک نمونه بسیار واضح‌تری است از اینکه مطالعات دموکراسی‌سازی تا چه اندازه می‌تواند پیش رود.

دموکراسی و دموکراسی‌سازی پس از پایان جنگ دوم جهانی به یک بخش مهمی از لفاظی‌های سیاست غرب تبدیل شد. این لفاظی‌های تبلیغاتی برای دموکراسی ابتدا ایالات متحده

را رو در روی اتحاد جماهیر شوروی قرار داد و دموکراسی حمایتی^(۱) نه تنها کانون اصلی لفاظی‌ها درباره «جنگ در مقابل ترور»، بلکه کانون اصلی لفاظی‌ها درباره «مهار»^(۲) نیز بود. در حالی که دموکراسی و دموکراسی‌سازی کانون اصلی لفاظی‌های سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد بود، فقط با یک نگاه به دورتر همچون آمریکای لاتین، جنوب شرقی و شمال آسیا و خاورمیانه کافی بود تا دریابیم آمریکا از هیچ جایگزینی برای کمونیسم حمایت نکرد؛ نه دموکراتیک نه چیز دیگر. با وجود این، پس از پایان جنگ سرد مهمی از دموکراسی که همراه آن صلح و ثبات آورده می‌شود، در سیاست خارجی ایالات متحده اهمیت بیشتری یافته است. اصل صلح دموکراتیک همان‌طور که برای بیل کلینتون یک اصل مهم تلقی می‌شد، برای جرج دبلیو بوش نیز یک اصل اساسی بود. اینکه گسترش دموکراسی تنها دلیل برای حمله آمریکا در ۲۰۰۳ به عراق و سپس اشغال آن بود، فقط یک ادعا نیست. البته ما ادعا می‌کنیم «دموکراسی‌سازی» حداقل یکی از دلایل اصلی و مستلزمات است که ادبیات مطالعات دموکراسی‌سازی را قادر می‌کند برای توجیه مفهوم دموکراسی‌سازی از فرایند سیاسی تدابیر امنیتی اتخاذ کند.

وینسنت بودریو^(۳) ادعا می‌کند همان‌طور که دموکراسی به یک هدف اصلی در سیاست خارجی تبدیل می‌شد، پرسش‌ها درباره سیاست‌هایی که ممکن است به این سیستم‌ها بهتر کمک کنند، ضروری‌تر شد. بخش‌های تبلیغاتی دموکراسی سبب شد بحث درباره چگونگی به زیر کشیدن یک دیکتاتور جایش را به بحث درباره چگونگی ورود به یک دموکراسی باثبات دهد. در نتیجه در حالی که دموکراسی‌سازی به عنوان یک هدف «عالی» فرض گرفته شد، تبلیغات دموکراسی به یک رشته از پازل‌های سیاسی کوچک‌تر تبدیل شد که عده‌ای از بازیگران دولتی و غیردولتی می‌توانستند برای حل آن تلاش کنند. این «پازل‌های سیاسی» می‌توانند از پروژه‌های سیاسی انفرادی تا مرحله‌ای از ملت‌سازی را شامل شوند. تغییر رژیم در عراق آن سوی تبلیغات دموکراسی در یوگسلاوی سابق و نیز تلاش‌های کمتر متمرکز شده در افغانستان، تیمور شرقی و هائیتی را نشان داد.

1. Protecting Democracy
2. Containment
3. Vincent Boudreau

وینسنت بودریو بحران‌های موجود در عراق را به‌خوبی به تصویر کشیده است. وی می‌گوید: «ما اکنون در راه خویش در جایی قرار گرفته‌ایم که دچار تزلزل شده‌ایم، مردد مانده‌ایم و نیاز داریم صادقانه بگوییم سیاست‌های تبلیغی دموکراسی با درس‌هایی که ما درباره خطیر بودن وظیفه کمک به توسعه سیستم دموکراتیک کشورها فرا گرفته‌ایم، بسیار شکننده شده‌اند. ما اخیراً شاهد بوده‌ایم که عراق چگونه ادبیات دموکراسی‌سازی را در داخل و جنگ و اشغال نیز تأثیرات خارجی را روی دموکراسی‌سازی به چالش گرفته‌اند.» برخی از دولت‌ها مانند اوکراین و بوتسوانا برای دموکراسی کمک‌های خارجی دریافت کرده‌اند، اما هیچ کدام با هزاران سرباز خارجی به دموکراسی دست نیافتند. بنابراین، عراق هنگام به‌کار بردن شیوه‌های کمکی برای دموکراسی در یک محیط پیچیده معماگونه ناامن سیاستمداران را با چالش روبه‌رو می‌کند.

مهم‌تر از آن، سال ۲۰۰۱ دنیا را تغییر داد، نه فقط به این دلیل که یک شکل جدیدی از تروریسم بین‌الملل را به وجود آورد، بلکه به این دلیل که آمریکا و متحدانش به این تروریسم واکنش نشان دادند، حتی بر مداخله مسلحانه ابتدا در افغانستان و سپس در عراق تأکید کردند، جنگ‌هایی که امکان پیروزی در آنها وجود نداشت. تصور غربی‌ها بر پایه نظریه صلح دموکراتیک استوار بود؛ به این معنی که اگر عراق بتواند به سمت دموکراسی حرکت کند، به یک عضو پیش‌بینی‌پذیر، باثبات و خوب از جامعه بین‌المللی تبدیل خواهند شد. عراق به این باور که دموکراسی می‌تواند و در بسیاری موارد بایستی از خارج مهندسی شود، واکنش نشان می‌دهد. با این هدف، ایالات متحده از مداخله بشردوستانه فراتر رفت و با مداخله نظامی طراحی شده به تقویت دموکراسی پرداخت؛ که مسلماً حمایت از دموکراسی در بالکان را در دهه ۱۹۹۰ تقویت کرد. تغییر موضع انگلستان از مداخله انسان‌دوستانه به مداخله نظامی که در حکومت تونس بلر اتفاق افتاد، نشان‌دهنده یک تغییر کیفی از الگوی حمایت خارجی برای دموکراسی است که نمونه آن را اتحادیه اروپا در اروپای شرقی مرتکب شده بود. دخالت نظامی کاملاً با دیدگاه غربی در جنگ سرد که دموکراسی می‌بایست از طریق سیاست مهار حمایت می‌شد، متفاوت است. آنچه اکنون داریم، یک دیدگاه طرفدار غربی است که معتقد است دموکراسی می‌تواند خلق و تولید شود؛ حتی زمانی که به نظر می‌رسد پایه‌های ساختاری بسیار اندکی وجود دارد.

عراق نشان داد این تصور که دموکراسی می‌تواند با جنگ و قدرت بین‌المللی خلق شود، اشتباه است. دخالت نظامی در عراق بر اهمیت بعد بین‌المللی بر بعد داخلی تاکید می‌کند. در این مقاله، اهمیت بعد بین‌المللی به معنای تاکید بر امنیتی کردن دموکراسی‌سازی است؛ همان‌طور که در بالا درباره آن بحث شد. تغییر در نیروها تاکید می‌کند که «سیاست‌های حمایت از دموکراسی» را به عنوان وسیله‌ای برای تحمیل دموکراسی از بالا زیر سؤال ببریم.

آنجا که روابط بین‌الملل حقیقت دموکراسی‌سازی را در جهان امروز شرح می‌دهد، سیاست‌های مقایسه‌ای قادر است به ما توضیح دهد که چرا دموکراسی‌سازی آن‌گونه که سیاستمداران فکر می‌کنند باید عمل کند، عمل نمی‌کند. همان‌طور که کویکی و مود تاکید می‌کنند، دخالت در عراق به معنای این است که ما نیاز داریم رابطه بین ملت و دولت را به‌عنوان یک مساله طرح کنیم. در این بخش، ائتلاف ملی و ظرفیت دولت تأثیر بسیاری بر کارایی انتقال دموکراسی دارند. هر کدام از این مسائل به‌رغم آنکه باعث به وجود آمدن بحث‌های معضلی در ادبیات شده‌اند، ادبیات دموکراسی‌سازی همیشه به آنها توجه نکرده است. تمرکز ما روی عراق برای این است که چالش‌های دموکراسی و مطالعات دموکراسی‌سازی را در عراق نشان می‌دهد. دموکراسی‌سازی به همان اندازه که یادآور ملت و دولت است، به بازسازی روابط قدرت نیز اشاره می‌کند. لینز و استپان ادعا می‌کنند که هر جا تقسیم فرقه‌ای وجود نداشته باشد، منطق دولت و ملت در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرد.

آیا ملت‌سازی مرحله‌ای از تصمیم‌گیری یک ملت است؟ دولت‌سازی در یک گذار دموکراتیک با تغییر جهت نهادهای دولتی ارتباط دارد که به همان اندازه، نسبتاً و بر اتفاق آراء باشد. ملت‌سازی نیز به نوبه خود به گرفتن نهادهای دولتی با هدف حمایت یک گروه بیشتر از دیگری مربوط می‌شود. برخی از محققان ادعا می‌کنند که ارتباط بین ملت‌سازی و دولت‌سازی به برخورد‌های درون دولتی منجر می‌شود و روی نظریه صلح دموکراتیک سایه می‌افکند.

در واقع وقتی یک گروه قومی تلاش می‌کند بر دولت چیره شود، تا زمانی که دیگران واکنش نشان می‌دهند و پای همسایگان به میان کشیده می‌شود، هر دو احتمال آشوب داخلی و بی‌ثباتی منطقه‌ای وجود دارد. مانسفیلد و اسنایدر می‌گویند منطقه یوگسلاوی تاییدکننده ادعای آنهاست.

با وجود یک حمله موفق به نظریه صلح دموکراتیک مشکل تفاوت بین تغییر رژیم در کل و دموکراسی‌سازی به طور خاص همچنان وجود دارد.

در این زمینه دموکراسی یک عارضه آشنا دارد که تبلیغ می‌کند و آن «هر یک نفر، یک رأی» است که به طور خودکار معطوف به بزرگ‌ترین گروه است؛ با این فرض که (و این اغلب یک فرض بزرگ است) افراد به جای تجمع در یک حزب سیاسی غیرقومی، «در یک گروه» گردهم می‌آیند. دونالد هورویتس^(۱) به ما یادآوری می‌کند همان‌طور که رقابت قومی و اهمیت آن افزایش می‌یابد، افشار روی احزاب معمولاً غیرقومی برای گزینش دیدگاه‌ها نیز در حال بیشتر شدن است. در مجموع، «لیبرالیسم سیاسی» جان راولز که بر بی‌طرفی حکومت مشروطه تاکید می‌کند، در جوامعی که با فرقه‌گرایی تقسیم شده‌اند، به یک توافق مدت‌دار سیاسی منجر نخواهد شد.

تعدادی از محققان برای پرهیز از تسخیر دولت به این شیوه، روش‌هایی را پیشنهاد کرده‌اند تا تنش‌های میان گروه‌های فرقه‌ای در یک دموکراسی کاهش یابد. گروه‌ها خود تعیین‌کننده داخلی را پیشنهاد می‌کند، اما این امر مستلزم آن است که گروه‌ها به طور مؤثری در اجتماعات جداگانه زندگی کنند. گروه‌ها حتی باید در اجتماعات مشابه، جداگانه اقامت کنند، با وجود آنکه بین تمرکز و عدم تمرکز همچنان تنش‌هایی وجود دارد. لیبرالیسم دموکراتیک بر نیاز به مشارکت سیاسی به عنوان یک روش تاکید می‌کند که از طریق مذاکره به ایجاد توافق کمک می‌کند؛ با وجود اینکه لیبرالیسم سیاسی بیشتر درباره سیاست امت و درباره جامعه کمتر حرف می‌زند. به طور خاص، گروه‌های متفاوت ظرفیت‌های متفاوتی برای معامله دارند. برای اینکه لیبرالیسم دموکراتیک برقرار شود، بایستی همه گروه‌های مشارکت‌کننده در یک سطح مشابهی از قدرت برای معامله قرار داشته باشند؛ شرایطی که به وجود آمدن آن در دنیای واقعی نامحتمل است، به ویژه در دوران گذار. این در حالی است که هیچ شیوه‌ای از تصمیم‌گیری کامل نیست. چالش به وجود آمده راهی است برای ارزیابی دوباره روش‌های دولت که طی زمان برای انجام دادن امور به شکل دموکراتیک و باز از میان

1. Donald Horowitz

راه‌های موجود به کار گرفته می‌شود. دولت می‌تواند به‌رغم عضویت در یک گروه، با فراهم کردن کالاهای عمومی برای همه و پرهیز از انباشتن کالاهای غیردولتی برای یک گروه نسبت به دیگری، شانس بیشتری برای بلامنازع ماندن داشته باشد. اگر ما روی نشانه‌هایی که روستو از لیبرالیسیون و گذار ارایه می‌کند تکیه کنیم (به‌عنوان دو مرحله از دموکراسی‌سازی)، مشاهده خواهیم کرد که بسیاری از کشورها در این مسیر به دلیل نداشتن ائتلاف ملی یا شکست خورده‌اند یا به عقب رانده شده‌اند. بزرگ‌ترین گروه از دولت‌هایی که برای این سند (ادعا) مناسبند، آنهایی هستند که در منطقه پس از اتحاد جماهیر شوروی قرار دارند (و البته جزء سه دولت حوزه بالتیک). گرجستان، اوکراین، مولداوی و فدرال روسیه (به‌عنوان چهارمی) همه در برقراری سلطه روی تمامیت ارضی‌شان و به‌دست آوردن حمایت همه گروه‌های مربوطه از دولت با مشکلاتی رو به رو بوده‌اند. گرجستان با انشعاب ناحیه آبخازیا و اوستیای جنوبی رو به رو بوده است که برای هیچ کدام نیز راه‌حلی پیدا نشد، به‌ویژه پس از کوزو به استقلال آن منجر شد. اوکراین ابتدا رابطه بحث‌انگیز خود را با تاتارها حل و فصل کرد، اما اکنون به نظر می‌رسد در نزاع سیاسی میان طرفداران روسیه شرق و ملی‌گرایان گیر افتاده است. مولداوی در ۱۹۹۲، تجربه شورش کوتاه‌مدت را داشت که به انشعاب ناحیه‌ای از ترانس نیستریا^(۱) منجر شد. روسیه نیز به‌عنوان یک آشوبگر مهم در این نواحی مشکلات خاص خودش را در این زمینه در چچن داشته (و تا حدی کمتر در داغستان و تاتارستان) که یک جنبش ملی‌گرایانه جدایی طلب است که برای مقابله با دولت روسیه به «جهاد اسلامی» متوسل شده است. همه این چهار دولت که پس از استقلال در ۱۹۹۱ یک لیبرالیزاسیون ابتدایی را تجربه کردند، به درجه‌هایی متفاوت با چالش‌هایی در دولت خود رو به رو بوده‌اند.

با این وصف، چه شانسی برای عراق وجود دارد؟! چالش‌های داخلی که مقابل دولتمندی در عراق وجود دارد، اخبار خوبی از آینده دموکراسی نمی‌دهد. سیاست‌های هویتی در عراق با دو شکاف قومی و مذهبی تعریف شده‌اند. از نظر قومی، عراق بین کردها (عمدتاً سنی) و

1. Transdneistria

عرب‌ها تقسیم شده است. عرب‌ها نیز خودشان به دو فرقه اسلامی شیعی و سنی تقسیم می‌شوند. خشونت درون عراق عمدتاً در امتداد این شکاف‌ها رخ داده است. البته این فقط گوشه بسیار کوچکی از خشونت وسیعی است که در عراق رخ می‌دهد. با حمله ایالات متحده در ۲۰۰۳ به عراق و سپس اشغال آن که به تغییر رژیم منجر شد، این بحران‌ها نیز تشدید یافتند. به‌رغم اینکه بحث‌های بسیاری درباره کشته شدگان در عراق از ۲۰۰۳ تاکنون شده است، درباره صدها هزار کشته عراقی و نیز میلیون‌ها عراقی که به کشورهای مختلف گریخته‌اند، چیزی گفته نمی‌شود. چند بعدی بودن خشونت در عراق تا اندازه زیادی ماهیت دولت را زیر سؤال برده است.

عجیب آنکه ادبیات دانشگاهی هنور بحث دموکراسی در عراق را که درباره چالش‌های پیش روی «دولتمندی»^(۱) در عراق چیز کمی برای گفتن دارد، جست‌وجو می‌کند. معمولاً دموکراسی و امنیت در عراق به دو شیوه به بحث گذاشته می‌شود. بسیاری از محققان درباره تغییر رژیم و دموکراسی در عراق گفت‌وگو می‌کنند، اما تأثیری که خشونت فرقه‌ای روی گذار دموکراتیک می‌گذارد سبب شده است بحث با آنها بی‌نتیجه بماند و در واقع به جایی نرسد.

محققانی هستند که تلاش می‌کنند روی دموکراسی و امنیت با هم تمرکز کنند، اگرچه تمایل دارند به اولی بیشتر توجه کنند و به دومی کمتر. در اوایل درگیری‌ها آندرو آراتو بر اهمیت دولت در آینده دموکراتیک عراق تأکید می‌کرد. او استدلال می‌کرد که در حال حاضر به‌نظر می‌رسد وجود یک دولت شبه‌دموکراتیک، یک رژیم اقتدارگرای مذهبی یا حتی تکه‌هایی از کشور بی‌دولت کنونی نسبت به دولت منتخب قانونمند برای یک عراق متحد، احتمال بیشتری دارد. دولت عراقی کانون دموکراسی‌سازی عراقی و دموکراسی است.

پس از نزدیک به ۱۳ سال تحریم‌های اقتصادی و با وجود برنامه نفت برای غذا که در ۱۹۹۷ شروع شد، وضعیت بد اقتصادی به تجاوز عراق در ۱۹۹۷ منجر شد. هدف از این تحریم‌ها که از زمان حمله عراق به کویت آغاز شد، خلع سلاح و تغییر رژیم در عراق بود. طی ۱۹۹۰، بسیاری

1. Stateness

خلع شدند، اما رژیم صدام حسین به جمع‌آوری از رأس جامعه عراق همچنان ادامه داد. برخلاف بلوک شرق و آمریکای لاتین، گذار دموکراتیک در عراق نتیجه بحران‌های اقتصادی نبود، بلکه نتیجه تهاجم بود. بنابراین، تمرکز بر اقتصاد سیاسی در گذار دموکراتیک عراق و تأثیرش روی دموکراسی در دوران پس از حمله دروغ است. اقتصاد سیاسی گذار دموکراتیک عراق تحت سلطه نفت است. دو گروهی که بهترین موقعیت را برای بهره‌برداری از صنعت دارند، کردها و عرب‌های سنی هستند، در حالی بزرگ‌ترین گروه عراق یعنی شیعه‌ها تا اندازه زیادی کنار گذاشته شده‌اند. اقتدار موقتی ائتلاف، دولت داخلی عراقی و دولت انتقالی عراقی پس از کنار گذاشته شدن صدام حسین همه در موقعیتی قرار گرفتند که منابع حاصل از نفت دسترسی دارند. در حالی که فراوانی نفت برای بازسازی عراق به اندازه‌ای است که به یک گاو صندوق باورنکردنی تشبیه شده است، بیشتر شدن آن به تنش‌های موجود بین فرقه‌های قومی و مذهبی دولت عراق و خودمختاری ناحیه‌ای می‌افزاید.

دولت‌های باثبات‌تر از «بلای منابع» که به فساد سیاسی میدان می‌دهد و در نتیجه مانع دموکراسی‌سازی شده است، به مراتب بیشتر آسیب دیده‌اند. عرب‌های سنی علاقه‌مند هستند همچنان کنترل صنعت نفت را در دست داشته باشند. هم‌زمان عرب‌های شیعی نیز باید متقابلاً درصدی از عایدات نفت را دریافت کنند، در غیر این صورت تا آینده‌ای دور و دراز، بعید است به خشونت پایان داده شود. دوباره، دولت و اقتدار آن در مرکز تجزیه و تحلیل دموکراسی‌سازی در عراق قرار دارد. ائتلاف ملی و توانمندی دولت، کلید فهم دگرگونی سیاسی در عراق هستند و سهم‌شان را در ادبیات مطالعات دموکراسی‌سازی نشان می‌دهند.

به نظر می‌رسد جنگ و اشغال در عراق روی چگونگی مهندسی خارجی در آینده تأثیر بسیاری خواهد گذاشت. عراق نشان می‌دهد که مطالعات دموکراسی‌سازی به یک فهم عمیق‌تر از امنیت اجتماعی و نقشی که آن در دموکراسی‌سازی بازی می‌کند، نیاز دارد. نهادها و حاکمیت قانون اجزای اصلی دولت وبری هستند. نهادهای اجرایی خوب، معمولاً البته نه همیشه، یک ویژگی از دولت‌های دموکراتیک به شمار می‌روند. با وجود پیشرفت‌های دیده شده در مناطقی از «موج سوم»، هنوز نبود امنیت باعث می‌شود بسیاری از دولت‌هایی که از نظر سیاسی و اقتصادی

گام‌هایی بزرگ برمی‌دارند، صدمه ببینند. نبود احترام اجتماعی و امنیت انسانی نیز هم‌زمان به ما توضیح بیشتری می‌دهند درباره اینکه چرا برخی از دولت‌ها مجدداً به راه مستبدانه‌شان برگشته‌اند و برخی دیگر نتوانستند در اولین اتخاذ موضع برای اصلاحات دموکراسی به راحتی به جلو بروند. آن مهم از امنیت که در مطالعات دموکراسی‌سازی کمتر گسترش یافته یا حداقل کمتر به آن توجه شده، در ترویج دموکراسی خود را نشان خواهد داد.

سیاست‌ها و برنامه‌های تبلیغی مربوط به دموکراسی باید توسعه امنیت انسانی را به عنوان یکی دیگر از ستون‌های دموکراسی تشویق کنند. قبل از عراق، ایالات متحده تنها ابرقدرتی بود که مشتاقانه خطر دخالت نظامی و سیاسی در آن سوی جهان را به جان خرید. علاوه بر این، آمریکا تنها ابرقدرتی بود که می‌توانست با وجود چالش‌ها و در همان زمان شکست منطقی که این سیاست را به جلو می‌برد، با استدلال مدعی «گسترش دموکراسی» شود. در آینده دوباره اعلام خواهد شد که دموکراسی به عنوان یک مرحله از اقتصاد سیاسی تحت تأثیر جهانی شدن بوده است و ظرفیت دادن و کالت به افراد را دارد. در مطالعات دموکراسی‌سازی، این امر به معنای این است که دیدگاهی را که می‌گوید دموکراسی پروژه نخبگان است، دوباره رد می‌کند. هم‌زمان عراق اعلام می‌کند که مجبور است آن مهمی که در بسیاری از بحث‌های مربوط به تبلیغ دموکراسی‌سازی وجود دارد، مبنی بر اینکه دموکراسی‌سازی یک پروژه لیبرال متعهدانه خوب است را بپذیرد. خوب، این به چه معناست؟ آیا تبلیغ دموکراسی فقط یک سیاست واقع‌گرایانه است با نامی دیگر؟ بله یا خیر؟ عراق نشان می‌دهد که تبلیغ دموکراسی چارچوب یا تله‌ای است که از آن استفاده ژئوپلیتیک می‌شود. تبلیغ دموکراسی نه تنها به مداخله رهبران داخل کشور که به مداخله رهبران معترض (حداقل) بیرون از کشور نیز اعتبار می‌بخشد. با وجود این، رخداد عراق نشان‌دهنده این است که تبلیغ دموکراسی دوباره با یک بحران همراه خواهد بود؛ همان‌گونه که در حکومت کینتون این اتفاق افتاد.

به هر حال، امنیتی کردن دموکراسی و رابطه‌اش با «جنگ علیه ترور» به رغم عراق یک سیاست فعال را به خاطر می‌آورد؛ به این معنا که دولت ایالات متحده می‌تواند بدون آنکه بازی را به طور کامل واگذار کند، عقب‌نشینی کند. دیگر آنکه، سیاست خارجی ایالات متحده،

همچنان مدعی اصل مسیحاگونه‌اش از تمدن خواهد بود. بسیاری از نامزدهای جمهوری خواه و دموکرات انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ از جنگ در عراق و جنایت‌هایی که به بهانه «جنگ عیه ترور» در جاهایی مانند زندان گوانتانامو انجام می‌شود، انتقاد کردند، اما تعداد اندکی هم بر پیشرفت جنگ در افغانستان انگشت گذاشتند؛ با وجود آنکه آینده ارتقای دموکراسی به چرخش نخبگان، توسعه حزب و جامعه مدنی شاید نام تجاری شمال اروپا از تبلیغ دموکراسی باشد، بستگی دارد. باز هم این سؤال برای ما پیش می‌آید که تا چه اندازه می‌توان آن را مهندسی کرد. مطالعات دموکراسی‌سازی و مصداق آن تبلیغ دموکراسی، بایستی درباره نقش دولت در دموکراسی‌سازی تجدیدنظر کند. این بحث با پرداختن به نقش دولت از یک سو و تبلیغ دموکراسی از سوی دیگر، به افزایش درهم تنیدگی میان دولت و مهندسی اذعان می‌کند.

نتیجه‌گیری

ما چگونه می‌توانیم به این مسائل در مطالعات دموکراسی‌سازی بپردازیم؟ واضح است که مطالعات دموکراسی‌سازی از وقتی که ذهن تصمیم‌گیران سیاسی و کشورهای در حال برقراری دموکراسی با بسیاری از مسائل مرتبط با ساختن دموکراسی درگیر شد، به این بحث‌ها نیاز پیدا کرد. اما، ما چگونه می‌توانیم به این موضوع بپردازیم؟ مقاله حاضر برای پوشش دادن به این موضوع، یک رهیافت بین رشته‌ای را پیشنهاد می‌کند که در عین بین رشته‌ای بودن، از لحاظ نظری قابل توجه است. مطالعات دموکراسی‌سازی می‌تواند از یافته‌های سیاست‌های مقایسه‌ای به دلیل تمرکز بر عوامل، از یافته‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل به دلیل تمرکز بر جهانی شدن و شهروندی، همچنین از یافته‌های روابط بین‌الملل به دلیل تمرکز بر قدرت، منافع و هنجارهای سیاست بین‌الملل تا اندازه زیادی استفاده کند. اکنون نیاز به بحث بین محققان بخش‌های مختلف گروه مطالعات دموکراسی‌سازی بیشتر هم شده است. برای انجام این کار مطالعات دموکراسی‌سازی نیاز دارد که خود را به عنوان یک رهیافت بین رشته‌ای واقعی و خلاق معرفی و تأکید کند که قادر است به تجزیه و تحلیل نقادانه و مستدل سیاست‌های عصر کنونی

در دو سطح داخلی و جهانی پردازد. در مجموع این امید وجود دارد که این راه شیوه‌ای از تجزیه و تحلیل دموکراسی‌سازی را عرضه کند که از صحنه گذاشتن بر آنچه ممکن است از نظر اخلاقی دفاع‌ناپذیر و معادل با تحمیل ارزش‌ها و منافع غربی که از طریق ترور و شکنجه باشد، دوری کند. برنامه و کارنامه آمریکا در عراق پس از صدام حسین، می‌تواند بسیاری از نظریه‌ها را راهنمایی و تعدیل نماید.